

فارسی گویان کرا

○ دکتر رفیع کاظمی
دانشگاه لکهنو، لکهنو

کرا مرکز ایالت کرا در جانب غربی و به فاصله تقریباً شصت کلومتر بر کنار راست گنگا واقع است. در عهد هندوان اهمیت فراوان داشت یک قلعه محکم در آنجا بنا کردند که آثار ویران عظمت رفته را به زبان حال بیان می‌کند. در عهد اسلامی مرکز علم و ادب، صنعت و حرفت و تجارت و آستانه صوفیای کرام بوده است.

این شهر قدیمی، توسط سالار سید مسعود خواهرزاده محمود غزنوی با اسلام آشنایی گردید و اندک اندک ادب و فرهنگ فارسی نیز در آن رواج یافت. وی در ربه اول قرن پنجم هجری این شهر را فتح کرد. بعد از قتل او در بهرایچ کرا آزاد گشت. در عهد غوریه در ربع اول قرن هفتم هجری سالار سید قطب‌الدین مدنی بار دیگر آن را فتح کرد و همه جا حاکم مقرر شد. در همین دور چنگیز خان در ایران و وسط ایشیا قیامت صغری برپا کرد و اهل علم و فن از شهرهای مختلف ایران هجرت نموده جانب هندوستان شدند و در آنجاها سکنی گرفتند. سادات موسوی و جعفری و رضوی و نقوی و دیگران در کرا رسیده اقامت گرفتند. چون عالم بودند حاکم وقت آنان را تکریم نموده مناصب تفویض کرد. از آن وقت به بعد این شهر یک مرکز بزرگ علمی و ادبی معروف شد و درس و تدریس و تصنیف و تألیف در آن رواج یافت. شاعر بزرگ نغمه سرا در آنجا ظهور کرد و شعر و شاعری به اوج رسید. در دوره اول، شاعری به زبانهای عربی و فارسی بود و از عهد مغلیه شعر اردو هم به آنجا راه یافت. غلغله شاعری تا استقلال و

فارسی گویان کرا

تقسیم هند بر جا بود اما بعدها بیشتر اهل علم به پاکستان هجرت کردند. یک نامور فرزند این سرزمین از ذرایع مختلف و فراوان یک مختصر فهرست برای شعرای کرا فراهم کرد که در فارسی و اردو شعر سرودند و بعضی ذولسانین بودند که ذکر آنها در مقاله دیگر ضبط و تحریر خواهد شد. در اینجا ذکر چند شاعر فارسی به ترتیب حروف تهجی بیارم تا عظمت ادبی و علمی این شهر به نظر آید.

۱- مولانا خواجگی

محمد شمس‌الدین المقلب به خواجگی فرزند سید احمد بن سید شمس‌الدین مفسر ملتانی. سلسله نسب او به امام ابو عبدالله جعفر صادق می‌رسد. در سنه ۷۰۹ هجری تولد شد در علم فقه و تفسیر و حدیث و دیگر علوم دینی متبحر بود در تصوف دو آثار یکی مراد مرید و دیگری اربعین نوشت و هر دو کتاب در تصوف مقام بلند دارند. وی به سید علاء‌الدین سهروردی انتساب داشت. شیخ نهال احمد علوی کتاب مراد مرید را از فارسی به اردو ترجمه کرده بود. مولانا خواجگی شاعر هم بود ولی چیزی از کلامش باقی نماند فقط قطعه ذیل که بر لوح مزارش نوشته‌اند باقی ماند. شیخ در سنه ۷۶۹ هجری درگذشت. قطعه:

برای خدا ای عزیزان من نویسد بر گور من این سخن
که چون خواجگی در ته خاک شد نکوشد که خس کم جهان پاک شد

۲- خوشدل

نامش لاله امر سنگه و تخلص او خوشدل و فرزند لاله جیون رام کایسته بود. در عهد نواب شجاع‌الدوله می‌زیست. چون خانواده او اهل علم بودند، زبانهای عربی و فارسی و اردو و سانسکریت را آموخت. عالم وقت به شمار می‌آمد و یک کتاب در باب تاریخ فرمانروایان هند نوشته که از ابتدا تا عهد غوریان را در آن یاد کرده است.

خوشدل شاعر هم بود و در زبانهای فارسی و اردو و سانسکریت شعر می‌گفت ذکر خوشدل در قاموس المشاهیر (جلد اول) تألیف نظامی بدایونی، در صبح گذشن تألیف

نواب علی حسن خان آمده. یک دیوان فارسی وی که تخمیناً پنج هزار بیت شعر دارد دستیاب است. چند اشعار از کلام خوشدل ذیلاً درج می شود.

زلف خوش در حلقه می دارد رخ یار مرا صبح صادق در بغل باشد شب تار مرا

*

بر سر راهش نشانده عشق کافر تا مرا طاقت برخاستن گم شد چو نقش پا مرا

*

بسکه در سودای زلفش شد سیه ایام ما نیست فرقی یک سر مو در صبح و شام ما

*

ساقیا ساغر شراب کجا صبح گل کرد آفتاب کجا

این صدا از مزار ما خیزد تشنه تشنه ام شراب کجا

*

گذارای بت مخمور کبریایی را مکن برای خدا دعوی خدایی را

*

از آتش عشق تو دلم در تب و تاب است هر لخت جگر سوخته مانند کباب است

*

آن آینه رو دوش که در جلوه گری بود حیران همه تن بر رخ او چشم پری بود

*

نمی دانم چه تأثیرست در عالم نگاهش را پری در شیشه و دیوانه در ویرانه می رقصد

شنیدم بسملی می گفت امشب با دل سوزان که آیا آب تیغ قاتل من آتش است آتش

گویم چه حالت دل خود بی تو یار من روز قیامت است شب انتظار من

۳- خواجه کرک ابدال

اسم مبارک تاریخی وی «کرک الله» و مطابق پدرش احمد به نام خواجه کرک معروف

گشت. به قصد تجارت همراه برادرش از مرو (بخارا) به هند آمد و به حکم غیبی به مقام

نهرولی که نزدیک اله آباد جایست رسید و بر دست شیخ اسمعیل برادرزاده شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بیعت کرد. همانجا با خواجه خضر ملاقی شد بعد چندی به حکم مرشد در شهر کرا که مرکز ایالت کرا بود اقامت گرفت. در آن وقت علاء الدین خلجی حاکم کرا بود.

خواجه عالم وقت، از احادیث نبوی آگاه و نظری عمیق به قرآن کریم داشت چنانکه از ملفوظات او ظاهر می شود که در ضمن واقعات از قرآن و حدیث سخن به میان می آورد. خواجه شاعر و در بدیهه گویی ممتاز بود. در کرا چنان شنیدم که خواجه یک دیوان فارسی و بیاض هم داشت که به احتمال قوی فعلاً نسخه آن در پاکستان است. ملفوظات خواجه که شصت و یک سال بعد از رحلت او تألیف شده اشعار و قطعاتی دارد که در اینجا بیاورم. خواجه، علاء الدین را این خبر خوش داده بود که او شاه هند خواهد شد و چنان نیز شد و میان شاه هند جلال الدین که پدر زن و عم علاء الدین بود نزاع با علاء الدین به جایی رسیده بود که شاه نمی خواست علاء الدین زنده بماند. چون این عهد به علاء الدین رسید خواجه گفته بود.

هر که برآید بر سر جنگ تن در کشتی سر در گنگ

و قتل جلال الدین به همین گونه روی داد. علاء الدین زود به خدمت خواجه رفته واقعه

قتل را بیان نمود خواجه گفت:

مرحبا ای پادشاه دهلوی گشت مغلوب ترا دشمن قوی

من ترا دادم سریر و سلطنت بر زده بر خاک تاج دشمنت

پس علاء الدین به زودی به دهلی شتافت و اعلان شاهنشاهی خود کرد و نذرانه

به خدمت خواجه فرستاد ولی خواجه قبول نکرده فرمود:

قانع شده ام به خشک نان و به تره میلم نبود به سوی بریان و بره

دهلی و سمرقند و بخارا و عراق این چار ترا باد مرا باد کره^(۱)

بار آخر چون علاء الدین درخواست نمود که خواجه در دهلی اقامت گزیند خواجه قبول نفرمود و این قطعه فرستاد:

خاک کرا از لعل بدخشان خوشتر آب کرا از کوثر عمان خوشتر
 دربوزه این شهر رفیع الدرجات از سلطنت ملک سلیمان خوشتر
 خواجه بروز جمعه سه رجب المرجب سنه ۷۱۰ هجری رحلت کرد و در نشستگاه خود مدفون شد. هر سال در این تاریخ عرس برپا می شود و زائرین از دور و نزدیک بدون تفاوت ملت و مذهب در آن شرکت می نمایند:

اندر طلب دوست چو مردانه شدیم اول قدم از خود بیگانه شدیم
 چون علم نمی خرید لب بر بسیم چون عقل نمی شنید دیوانه شدیم

*

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال خانمان را چه کند
 دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

*

یک دست به مصحف و دگر دست به جام گه نزد حلال آیم گه نزد حرام
 مائیم درین گنبد نه پخته نه خام نی کافر مطلق نه مسلمان تمام

*

شمع است رخ خوب تو پروانه منم دل خوش به غم [و؟] تشنه بیگانه منم
 زنجیر سر زلف تو بر گردن ماست بر گردن بنده به که دیوانه منم

*

قومی سخن از نماز و [از؟] روزه کنند قومی سخن از کلاه و از موزه کنند
 قومی دگراند این عجائب طرفه نه فلک روند و دربوزه کنند

*

عشق ازلی تا به ابد خواهد بود جوینده عشق بی عدد خواهد بود
 فردا چو قیامت آشکارا گردد ای هر که نه عاشق است رد خواهد بود

۴- زار

اسم گرامی او سید عبدالحکیم و زار تخلص وی و فرزند محمد ماه رئیس بود سلسله نسب او به جلال الدین بخاری می رسد. از ارباب علم و فن شمار می آمد. کتابخانه شخصی وی پر از کتابهای عربی و فارسی بود. فطرتاً متواضع و خلیق و غریب پرور بود احباب و شعرا اکثراً در دولتخانه او گرد آمده محفل علم و ادب برپا می داشتند و شعرای حاضر اشعار تازه می سرودند. بیشتر اشعارش در دسترس نیست چند شعر وی در دیوان غریب ثبت است:

تا به [روی؟] نگار دسترس است این قدر هم بس است گر هوس است
 فرق با روی و پشت او نبود شمع یکسان بین زبیش و پس است
 هست سرگرم و محو شب گردی شانه زلف او مگر عسس است
 کیمیای وصال می خواهد دل صد پاره ام چه بوالهوس است
 زار فکر دگر گنم اکنون غزل طرح گفتنم هوس است

۵- عاشق

نام نامی وی سید عبدالودود و تخلص وی عاشق و فرزند سید غلام محیی الدین نقوی المتخلص به ساجد بود ارباب علم دین در خانواده وی فراوان بودند. لغات عربی و فارسی را می شناخت و به زبانهای فارسی و اردو شعر می گفت. در اواخر عمر چون بازنشسته شد دیوان اشعار فارسی خود را مرتب ساخت بر کتابهای متعدد حواشی و تعلیقات تحریر نمود. پاره ای از اشعار فارسی او بدست آمد ولی اشعار اردویش ازین رفته است. در سنه ۱۲۶۸ هجری در شهر مدراس درگذشت.

چنین چین ها که دارم بر جبین وقت کهن سالی

بصد لب می کنم تفسیر رنج ضعف پیریا

*

چه فایده که به همدم دو روز پردازم چو رخت خویش ببندم ازین جهان شبها

*

عروس فکر ز شوخی هنوز عریان است هزار بار اگر خلعت سخن پوشید
 *
 یار دل را برد و اشکم جوهر نور دو چشم نقد را دزدم ربود و جنس را سیلاب برد
 *
 درین چمن که فتادم زهمدمان تنها چه حظ برم من ازین سیر بوستان تنها
 *
 تشنه گفتار من عاشق بین یک عالم است در دیار شاعری ها آبرو داریم ما
 *
 از نگاهم چو یار می گذرد دلم از اختیار می گذرد
 در دلم تیر غم چه می شمرد روز و شب صد هزار می گذرد
 می شمارد چو سبزه را زاهد بر لبم یار یار می گذرد
 *
 بر خاک چو نقش پا فتادم از من نرسد غبار کس را
 *
 در سینه من داغ هزار است ببیند در گلشن من این چه بهار است ببیند
 *
 سخن را آب و تاب از اشک دلسوزی چنان دادم
 بگوش هر که می افتد کم از گوهر نمی داند
 *
 ز آتش عشق سوختم دل را من به عالم شدم کباب فروش
 *
 به تمنای بوسه لعش لب به دندان گزیده ام که می پرس
 *

بهر دفع گرمی غربت زدلسرد آه بس مونس تنهایی ما بی کسان الله بس
 *
 منتظر را یک نظر انعام ده خشک مغزم روغن بادام ده
 *
 ای نخل مراد آشنایی از باغ دلم چرا جدایی
 *
 دل عالم کن من و تو واحد اینجا که دویی چه بی وفایی
 بر زخم دل مریض عاشق ای یار تو مرهم شفایی
 درک دهنت محال عقلی در وصف لب کجا رسایی
 *
 نیست در بازار عشقش غیر سودای جنون می خرم این مال عاشق می دهم فرزاندگی
 *
 عاشق شده مجروح ز سر پنجه خوبان این شیر دلان را چه شکار است ببیند
 *
 بهر بریا ساختن روز قیامت بر سرم آفتاب روی یار و قامت چالاک بس
 *
 ۶- علی
 در کتب همین قدر دستیاب است که نامش علی بود و در عهد اورنگ زیب از ایران
 به هند آمد. چون اهل علم بود شاهزاده دارا شکوه او را به مصاحبت خود طلبیده لفظ
 دیوان پیش نام او افزود. چون دارا شکوه از عالمگیر شکست یافت علی از دهلی
 به لاهور رفته بر دست شیخ حسین شاه دهدا بیعت کرد و خلافت یافت. چون در منزل
 فقر رسید لفظ گدا پیش از نامش افزود و به نام گدا علی شاه معروف گشت. ذوق سیاحی
 داشت. سفر کرده به کرا رسید و کنار گنگا در قریه اکبرپور در جایی پرفضا سکونت
 اختیار کرد. زبان فارسی را می دانست و شعر می سرود. دیوانی هم داشت که تا حال
 به طبع نرسیده و نسخه خطی آن در پاکستان موجود است. نمونه کلامش چنین است:

دم تسلیم می‌باید براه عشق اولها که تا آسان توان رفتن درین وادی به منزلها
 هوای دوست‌گرداری رضای دوست‌کن رهبر که اندر در سفر باید برادر راه مشکلهها
 علی ما را اگر جویی دمی غافل مشواز ما مرا از ناتوان دیدن به منزل خانه دلها

✽

با راز خدا محرم اسرار توان بود با نور خدا شاهد انوار توان بود
 با نور هدایت بره کعبه توان رفت با احمد سالار درین کار توان بود

✽

چشم مست و دیده مست و غمزه غماز مست

عقل مست و فکر مست و صورت جانانه مست

باغ مست و راغ مست وهم همه گلنار مست

مست قمری مست طوطی بلبل افکار مست

✽

بیا بیا به دل و دیده شادمانی کن به عشوه ناز درین خانه دلستانی کن

۷- فضا

نام نامی وی کاظم یار و تخلص او فضا و فرزند چودهری جعفر یار بود برادرش
 حکیم قاسم یار قمر دولسانین به زبانهای فارسی و اردو می‌گفت ولی فضا شعر فارسی
 می‌سرود. اشعارش در دست نیست یک قطعه از وی که در سراپا خم تصنیف عبدالحمید
 فرنگی محلی طبع شده به دست آمد. این قطعه را در مثنوی مولوی عبدالحلیم فرنگی
 محلی گفته بود که نقل می‌شود:

جناب مولوی عبدالحلیم از حکم یزدانی

زدنیا تا بروی خود نقاب انداز رحلت شد

به سیلاب الم درداد گیتی خانه خود را

متاع عیش غرق بحر طوفان مصیبت شد

به صد حسرت به هر جانب صدای نوحه می‌آید
 که امروز از جهان سلطان اقلیم ولایت شد
 زمین را از رخ خورشید داغ رنج جانکاهش
 فلک آینه‌وار فتنه روز قیامت شد
 زبزم قدسیان آثار فیض آمد بجان من
 چو فکر سال‌تاریخش عنان‌گیر طبیعت شد
 فضا چون مهر شد روشن زغیب این رمز برطبعم
 که آن ماه مهین زینده گلزار جنت شد

۸- مطهر

سید صدیق حسن خان صاحب صبح گلشن درباره مطهر نوشت:

"قاضی مهر متوطن شهر کراست جوهر علم و فضلش سنجیده و برگزیده و تقود نظم
 و نثرش کامل العیار و سره. دست بیعت به حضرت شیخ نصیرالدین محمود چراغ
 دهلوی قدس سره داده و در حضور سلطان فیروز شاه تغلق قدم بر مسند قرب و منزلت
 اعلی نهاده. ناظم تبریزی او را شاعر شیرین زبان و نمکین بیان نگاشته و مسودات
 اشعارش را مولانا محمد صوفی مازندرانی در گجرات یافته به ترتیب دیوانش قلم
 برداشته از اینجا بعضی او را گجراتی انگاشته."

مطهر از گجرات به دهلی شد و در دربار فیروز شاه تغلق راه یافت. بعداً در حلقه
 مریدان شیخ نصیرالدین چراغ دهلی درآمد. بنده درباره وطن مطهر یک مقاله تحقیقی
 نوشته‌ام که در ماهنامه معارف طبع شده و در آنجا ثابت کردم که مطهر از شهر کرا است
 که در ساحل راست دریای گنگاست نه از قصبه کرااله در گجرات. اگرچه مدتی طولانی از
 عمر خود را در گجرات گذرانید. برخی او را مطهر و برخی مطهر نوشته‌اند. شاعری
 بزرگ بود و به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می‌گفت ولی هیچ شعری از او به زبان اردو
 در دست نیست، انتخابی از اشعارش در اینجا می‌آید.

کارم از دست رفت سامان چیست
دردم از حد گذشت درمان چیست
محتسب کشت و کس نمی پرسد
که بگو جرم این مسلمان چیست
از من آن شوخ را بگو ای دوست
کاین همه کینه با محبان چیست
که زنی نیش و گه دهی نوشم
اگر این لطف می کنی آن چیست

*

صبح شد صبح سر از خواب گران بردارید
باده خواهید وز دل درد گران بردارید
ای عزیزان ادب مجلس ما بی ادبی است
خوش نشینید و تکلف زمین بردارید

*

طلب وصل یار باید کرد
وز دو عالم کنار باید کرد

*

در جهان هر کجا بتی بینم
سر نهادن زپای می خواهم

*

غم دنیا درازی ای دارد
هر چه گیرید مختصر گیرید

*

ای مطهر گر هوس داری که گویی مدحتی
مدح خاقان جهان بر طرز خاقانی بیارم انسانی

*

ای مطهر نخواهی آسوده
ترک کونین تا نخواهی کرد

*

وز زبان مطهر مسکین
شاه را این دعا مبارکباد

۹- مرثیه چراغ دهلی

زدور محنت این [نه؟] سپهر زنگاری
کدام دل که نه خون گشت از جگر خواری
کجا به جام طرب مجلسی بنا کردند
که از سپهر نبارید سنگ قهاری
وفا زعالم فانی مجو که مشهوراند
فلک به خیره کشی اختران به غداری

خزینه ایست سپهر از نقوش انسانی
دفینه ایست زمین از بتان فرخاری
زدست چرخ ندانم کجا کنم فریاد
که برگذشت به ما جور او زیبایی
جهان به ماتم خواجه نصیر دین محمود
هزار گونه فغان کرد و نوحه و زاری
۱۰- رفیع

اسم گرامی وی مولوی رفیع الدین و تخلص وی رفیع و فرزند مولوی عطاء الله فاروقی
و عم زاده مولوی وحید الدین وحید بود. تحصیل علوم عربی و فارسی را در وطن نزد
مولوی صدرالدین آغاز کرده و تکمیل آن را در فرنگی محل نمود. شخصی با هوش و
فہیم بود. به مولانا فضل الرحمن مرادآبادی عقیدت فراوان داشت. در صف شعراء
صوفیان، علما و ادبا ممتاز و نمایان بود. به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می گفت ولی
شعر اردوی او به دست نیامد. مولانا اشعار فارسی خود را در کتابی به نام سهیل یمن
جمع کرد. منتخبی از اشعارش ذیلاً می آید:

حمد

ثناها می کنم با طرز نو ایجاد یزدان را
که از هرموی تن سازد روان دریای عرفان را
درون کعبه و بتخانه یکسان جلوه ها دارد
زراه مختلف با خود کشد گبر و مسلمان را
به باطن رشته زنار و در ظاهر بود سبحة
ز نیرنگی به یکجا جمع سازد کفر و ایمان را
چو شد حسن ازل جلوه فکن در صورت آدم
فریب عشق مسجود ملایک کرد انسان را

رفیع از حمد ایزدگی تواند یک سخن گفتن

که از ایمای کن افکنده طرح کاخ امکان را

*

سرور انبیا شدی مطهر کبریا شدی

بوالعجب چگونه شد بنده و هم خدا شدی

جان و تنم فدای تست این دل و دیده جای تست

در سر من هوای تست تا به من آشنا شدی

کشته تیغ ابرویم بسته موی گیسویم

بی تو بخاک و خون طیم عیسی من کجا شدی

نیست خطر پی رفیع ذات تو هست اگر مطیع

زانکه برای دیگران منشاء صد رجا شدی

✱

گل را برای نقش و نگار آفریده‌اند گل را برای زیب بهار آفریده‌اند

از بهر صوت و نغمه هزار آفریده‌اند در حیرتم مرا به چه کار آفریده‌اند

✱

سنبل و گل را پی زیب گلستان ساختند بلبل دیوانه را ناحق پریشان ساختند

خانمان آواره شد مجنون برای یک نظر حسن لیلی را عبث در پرده پنهان ساختند

مفت پروانه در آتش جان خود بریاد کرد شمع را گر بهر تنویر شبستان ساختند

جنت و دوزخ بحق دیگران باشد رفیع طالبانش هر دو را بر طاق نسیان ساختند

✱

از دیر و کعبه درگذر و مست شور رفیع آموخت پیر میکده ایمانم این چنین

✱

در حضور خود طلب فرما رفیع خسته را تا کجا در بند باشد بادل زار و حزین

✱

روز و شب خورشید و مه در طاعتش حلقه بگوش

آستان حضرتش بالای چرخ چارمین

✱

دست رفیع بهر خدا ناخدا بگیر در ورطه ایم و باد مخالف وزیده است
